

نخستین نشریه طنز بانوان دانشگاه فردوسی ضميمة
نشریه سانسوریا، شماره دهم، تیر ۱۴۰۱

کلیدبندی

دختر جگر پدر! (قسمت اول)

ورزش کاری یا کارورزی؟

امتحانات پایانی یا
پایانی برای امتحانات؟





سانسوری

کلیدبینی

سال اول-شماره دهم-تیر ۱۴۰۱

سرمقاله / نسیم اسدی نژاد



شناسنامه

سلامی به گرمای آفتاب خرداد به شما راستش گمان می‌کردم شماره‌ای که در ماه امتحانات منتشر می‌کنیم از قبلی‌ها مطالب بیشتری داشته باشد چون دانشجو بیشترین بیکاری و حوصله سررفتن را در ماه امتحانات دارد. اما گویا نویسندگانمان همگی از آن دسته دانشجویان درس‌خوان هستند که در بازه پایان‌ترم شبانه‌روزی تلاش و کوشش می‌کنند.

همچنین شما هم آنقدر این مدت درگیر مطالعه منابع و کتب و جزوات هستید که چشم‌هایتان امان خواندن نشریه را نخواهد داد. پس برای این شماره همین حجم کم را از ما بپذیرید تا در تابستان از خجالتان در بیایم.

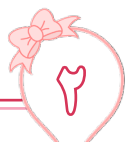
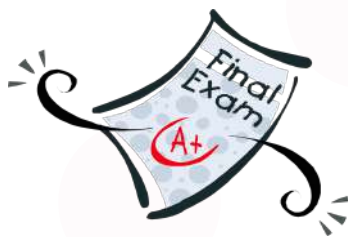
راستی اگر درباره محتوا، متن‌ها، نویسندگانش و سایر عوامل نشریه نظری داشتید، نرم‌افزار گذر از تحریم را روشن کرده و به این آیدی تلگرام @nwbreeze اعلام کنید. بیست و چهار ساعته پذیرای نقد و پیشنهادات شما هستیم.

از شما سپاسگزاریم در ترمی که گذشت همراه هم‌راهان بودید. سایه‌تان بر سر کلیپس در ترم‌های آینده نیز مستدام

از شما چه پنهان، مدتی قبل در گروه تلگرامی هیئت تحریریه سانسوریا بحثی بی‌پایان آغاز شد که با استقبال بی‌نظیری مواجه گردید، به گونه‌ای که حتی اکانت‌های دیلیت شده با بازگشتی مقتدرانه آمدند تا نظرشان را راجع به تساوی حقوق زن و مرد بیان کنند. و حوالی همان روز بود که جرقه‌ای به نام «**کلپس‌س**» در اذهان متفکران و دغدغه‌مندان نشریه درخشید! بعد از آن، این ماهنامه با شماره مجوز ۱۴۰۰۶۷۲ به ثبت رسید و اکنون شماره دهم آن روبروی شماست.

جالب است بدانید اولین بار پیشنهاد داشتن نشریه‌ای صرفاً برای بانوان، از سمت یکی از آقایان بیان شد، این را گفتیم که فکر نکنید ما مرد ستیزیم یا قرار است مردها مخاطب ما نباشند.

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر این نشریه، یگانه افکار نامی است، اما تمام زحمات این شماره و نشریه را نسیم اسدی نژاد نامی می‌کشد که ماه‌هاست پشت درهای تغییر مجوز این نشریه مانده‌است، دیگر خودتان تا ته این نشریه را بخوانید. متأسفانه برای اولین بار پای آقایان هم به این نشریه باز شد. طراح این شماره از نشریه: امیرحسین پنجه‌باشی و طراح جلد آن سید علی رضوی است و ویراستاری‌اش را هم نسیم اسدی نژاد به انجام رسانیده. البته قرار است در ادامه طنزآن این شماره نشریه را از طریق قلمشان بهتر بشناسید.





ورزشکاری یا کارورزی؟!

الهامه صالحی

پشت به در نشسته بودم و غرق در رویای خودم لباس‌های مختلف را پرو می‌کردم و با ذوق از اتاق پرو بیرون می‌آمدم و خودم از خودم نظر می‌خواستم که قشنگ شدم یا نه؟

دوستم هم که انگار اصلا کارورزی را برای خوراکی‌هایش می‌خواست از فرصت دیر کردن رئیس واحد استفاده کرده بود و دو تا شاید هم بیشتر شیرینی را چپانده بود توی لپ‌هایش، آن یکی دیگرمان هم مثلا می‌خواست و امود کند شبیه ما نیست و خیلی برایش مهم است چیزی یاد بگیرد و حتی در این فاصله هم مشغول بازبینی پرونده‌ها و چیزی یاد گرفتن است.

یکی دیگر از لباس‌ها را پرو کردم و لیوان چایی را سر کشیدم، دوستم هم داشت یک شیرینی دیگر را توی دهنش فشار می‌داد که مسئول واحد آمد و من از اتاق پرو بیرون آمدم و پرسیدم قشنگ شدم یا نه؟ با فکر اولین خیانت به همسر لبم را گاز گرفتم و سعی کردم به جای اتاق پرو خیلی مرتب و رسمی از فکر و خیال بیرون بیایم، ولی با دیدن لپ‌های باد کرده دوستم در حالی که هنوز مقداری از چایی را قورت ندادن بودم، کمی وضعیت غیررسمی شد. باز هم سعی کردم لبم را گاز بگیرم و دوستم هم سعی کرد همین کار را بکند ولی لپش آنقدر پر بود که نتوانست موفق شود. آن یکی هم سرش را تا مهره پنجم توی پرونده‌ها کرده بود تا سر و گردنش گرم باشد و مجبور نشود ما را گردن بگیرد.

آقای مسئول محترم رو به روی ما نشست و شروع کرد به گفتن حرف‌های تکراری‌ای که من بهتر بلد بودم همه را تحویلش دهم و در نهایت آنقدر از کارخانه‌شان و خدماتی که به کارگران می‌دهند تعریف کرد که دلم خواست همین فردا ترک تحصیل کنم و به عنوان یک کارگر ساده در آنجا مشغول به کار شوم. بعدش هم از فرصت‌های کارآموزی در این شرکت تعریف کرد تا لاقل اگر قصد بیگاری داریم مفت و مجانی نیروی تازه نفس گیر آورده باشد، از چشم‌هایش خواندم از آنهایی است که دائم با تهدید غره قرار است خوئمان را در شیشه کند تا به بهانه یادگیری کارهای عقب افتاده‌اش را راست و ریست کنیم. وی اضافه کرد اینجا برای خودش دانشگاهی است و بعد برای اثبات این موضوع ما را به اتاق خلوتی برد و کمدمی را باز کرد. از داخل کمدم یکی یکی کیف‌های سامسونت شیک را در می‌آورد و تجهیزات داخلش را نشانمان می‌داد. آن یکی دوستان که انحنای لب‌هایش داشت از ذوق جر می‌خورد و من امیدوار بودم به همین حد بسنده کند و سر یک کارآموزی خودش را آس و لاش نکند، گفت: «وای از اینا توی آزمایشگاه دانشکده هم ندیدم». آقای مسئول واحد لبخندی با افتخار زد و یک نگاهی انداخت که یعنی مگر نگفتم یک دانشگاهی است برای خودش و ذوق‌زده‌تر از قبل کیف‌های شیک را در تمام اتاق ردیف کرد. درست مانند وقتی که به خانه خاله فاطمه می‌رفتم و دختر خاله‌ام تمام وسایلیش را می‌آورد وسط اتاق تا به من نشان بدهد چه چیزهایی دارد و با رمز «بین اینم دارم» ادامه می‌داد. وقتی از اتاق بیرون می‌آمدم دیگر شک داشتم اتاق خلوت است یا نه!

در نهایت تمام کارخانه را زیر و رو کردیم و طوری فرآیند تولید سیمان را بهمان توضیح داد و با سوالات مکرر پیگیر بود که یاد بگیریم و البته کسانی مثل من ذهنشان خدایی نکرده دوباره هوس پرو کردن لباس نکند که می‌توانستم توی آشپزخانه خوابگاه خط تولید سیمان راه بیندازم. نزدیکی‌های ظهر نه تنها آن یکی دوستان بلکه من و این یکی دوستم هم سر یک کارآموزی آس و لاش شده بودیم. در کارخانه‌ای به آن عظمت خودشان با ماشین اینور و آنور می‌رفتند و ما را پیاده دوانده بودند. آخرش هم لبخند ژکوندی تحویلمان دادند که ورزشکاری بود دیگر... مسئله این است؛ ورزشکاری یا کارورزی؟

امتحانات پایانی یا پایانی برای امتحانات

حانیه رزاقی

آفتاب می‌تابد، گویی قصد ذوب کردن آسفالت‌های بی‌انتهای کف خیابان را دارد، گل‌ها دیگر رنگ و بوی اردیبهشتی خود را ندارند، اما درخت‌ها بدجور سبزند. این پایان بازی شوم وزیر آموزش و پرورش ما بود؛ امتحانات پایان‌ترم... آقای میم میم رئیس محترم آموزش و پرورش، شما روزی قبله‌ی تمام دانش‌آموزان و دانشجویان بودی، همان‌هایی که یادشان رفته تشهد برای رکعت دوم بود یا سوم!

روز اول که آمدید و حضوری جلوی صفحه‌ی تلویزیون با ما صحبت کردید، مهربان بر دل همه‌ی ما افتاد؛ منتظر قرار دوم بودیم که نامه‌هایتان رسید، نامه‌های مشترک چاپ‌شده که از همه‌ی ما پاسخ نه ماه تنبلی را می‌خواست، و این پایان قرارهای ما بود. از آنجا که ما دانش‌ناآموختگان این سیستم، پاسخگوی همه‌چیز مثل سوالات استاد در کلاس‌های آنلاین هستیم، به نشانه‌ی اعتراض نامه‌هایمان را سفید پس خواهیم فرستاد تا قیام ما برای دهه‌نودی‌های فراخوانده شده باقی بماند.





دختر، جگر پدر! قسمت اول

صوفیا خطیبی

داستان از آن جایی شروع شد که به مناسبت روز میمون و مبارک دختر، شاید هم شامپانزه و مبارک دختر، بدون اینکه بابت ویروس آبله‌ی میمون نگران باشیم، با پدر عزیزتر از جان به دل کوه و کمر که نه، به دل شهر زدیم. از قضا، پدر مثل همیشه گرسنه بود. قربانش بروم، معده‌اش سوراخ است. البته از حق نگذریم، معده‌ی همه‌ی آدم‌ها سوراخ است. (متاسفانه نویسنده تجربی خوانده و از تمامی مجراها و منافذ بدن، به خوبی آگاه است؛ حالا به رویش نیاورید که سوراخ معده را که دیگر همه بلدند.)

القصه، با پدر گرامی کنار خیابان نشستیم، کمی دورتر از منقل پردود آقای جگرکی، که چه جگری هم بود البته به چشم برادری! شش سیخ جگر سفارش دادیم، سه‌تا برای دختر و سه‌تا برای پدر. هرچند که می‌دانم سیخی شش تومان بود یا بیشتر، یا خیلی بیشتر!

جایتان خالی بود یا سبز را می‌دانم، چون حواسم به جگرها بود، که پدر تندتر نخورد و سرم بی‌کلاه بماند. سرتان را درد نیاورم، جگر را زدیم بر بدن، البته با نان اضافه، خیلی اضافه (چون در این مملکت نان با همه‌ی گران شدنش هنوز ارزان‌ترین خوردنی است). لقمه‌ها پایین رفته و نرفته، پدر بی‌مقدمه گفت: جگر بابا، روز دختر مبارکت باشد (حالا نه که با این امتحانات حضوری و درسرها، همه چیز مبارکمان است، این هم روش!)

و ادامه داد: دیگر بزرگ شده‌ای. دختر کوچولوی فروری شر و شیطان بابا حالا خاخی شده هم قد زرافه‌های آفریقای شمالی، که قدش از پدرش هم بالا زده. البته مطمئنم که منظور پدر به قد و بالای رعنایم بوده و در دلش به شدت قربان صدقه‌ام رفته و چندتا ماشاءالله هم گفته است، فقط نحوه‌ی بیانش کمی به آفریقای شمالی نزدیک‌تر است!

سر مبارکتان را درد نیاورم، حتما تا به حال فهمیده‌اید که یکی سلام گرگ بی‌طمع نیست و دیگری مهمانی جگر پدر! همه‌ی این ولخرجی‌ها برای کشاندن بحث به موضوعی بود که می‌خواست تا آخر عمر خون به جگر کند...



ارشیو پروژ نشریات دان

sanad

شعبه‌ی نشریات

اطلاعات کامل در خصوص کسب‌وکار ناشر بر نشریات

در سایت سند sanad.um.ac.ir

لیست نشریات فعال

استاد و آئین نامه ها • دستورالعمل نشریات دانشگاهی

نحوه ثبت آرشیو نشریه

نحوه شرکت در جشنواره نشریات

نحوه درخواست مجوز نشریه

نحوه دریافت حمایت مالی

اخبار و اعلان‌های خانه نشریات

آرشیو کامل نشریات دانشجویی

شعبه‌ی نشریات

شعبه‌ی نشریات

شعبه‌ی نشریات